

رابطه ایمان و عمل از منظر امامیه و وهابیت

رضا قائینی*

رضا حاجی شمسایی**

سید حسن آل مجدد شیرازی***

چکیده

در تفسیر ماهیت ایمان و ارتباط آن با عمل میان مذاهب اسلامی دیدگاه‌های مختلفی مطرح بوده است؛ مشهور امامیه ایمان را به «تصدیق قلبی» تعریف کرده و عمل را سبب کمال ایمان دانسته‌اند و به ادله‌ای از قرآن و روایات استناد نموده‌اند. اما وهابیان ایمان را به قول لسانی، تصدیق قلبی و عمل جوارحی تعریف نموده‌اند. آنها عمل را جزء ایمان دانسته و به دلایلی استناد کرده‌اند. وهابیان میان ایمان کامل و نجات‌بخش در آخرت با ماهیت و اصل ایمان خلط نموده و ادله ایمان کامل را بر ماهیت ایمان تطبیق داده‌اند.

واژگان کلیدی: امامیه، وهابیت، رابطه ایمان و عمل، جزئیت عمل در ایمان.

* دانش‌پژوه سطح سه مرکز تخصصی مطالعات تطبیقی مذاهب اسلامی مشهد. (نویسنده مسئول).

rezaghaeni2580@gmail.com

** دانش‌پژوه سطح سه مرکز تخصصی مطالعات تطبیقی مذاهب اسلامی مشهد. rezashamsayi3213@gmail.com

*** استادیار دانشکده مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی. alemojadded@gmail.com

مقدمه

رابطه ایمان و عمل از دیرباز مورد توجه و محل اختلاف علمای مذاهب اسلامی بوده است. وهابیان در تبیین مفهوم ایمان، به پیروی از اصحاب حدیث، عمل را دخیل در تحقق آن دانسته و در مقابل طوائفی از مذاهب اسلامی، مانند امامیه، اشاعره و ماتریدیه، عمل را از مفهوم ایمان خارج دانسته‌اند.

اگر عمل در مفهوم ایمان به نحو جزئیت معتبر شمرده شود، این امر به تضییق دایره ایمان و مؤمنان و در مقابل توسعه دایره کفر و تکفیر خواهد انجامید و نتیجه پرداخته نشدن به مسئله رابطه ایمان و عمل سبب فهم نادرست در موضوع خطیر تکفیر خواهد شد.

نوشتار پیش رو در صدد تبیین رابطه ایمان و عمل از دیدگاه امامیه و وهابیت به همراه بررسی دیدگاه وهابیت در گفتمان شیعی است.

پیشینه تحقیقات حکایت از آن دارد که در این موضوع، آقای احمدرضا مفتاح مقاله «رابطه ایمان و عمل در شیعه» و آقای ابراهیم کاظمی مقاله «بررسی رابطه ایمان و عمل از دیدگاه ابن تیمیه» را نگاشته است. اما مقاله پیش رو در صدد کار تطبیقی میان مذاهب کلامی امامیه و وهابیت و بررسی دیدگاه وهابیان با گفتمان شیعه است.

مفهوم‌شناسی

از آنجا که حقیقت ایمان ارتباط بسیار نزدیکی با اسلام دارد، برای شناخت دقیق مفهوم ایمان باید پیش از آن به شناخت حقیقت اسلام پرداخت.

اسلام

واژه "س ل م" به معنای درستی، تندرستی و آسایش است و زمانی که در باب افعال به کار گرفته شود، یعنی "اسلام"، به معنای سرسپردگی، انقیاد و اطاعت محض در برابر اوامر و نواهی است. (ماوردی، بی تا، ج ۱، ص ۳۷۹ و ۳۸۰)

راغب در کتاب مفردات می‌گوید: «سلم و سلامه دوری از هرگونه آفت ظاهری و باطنی است». (راغب اصفهانی، ۱۴۲۹، ص ۴۲۲) ابن منظور نیز در کتاب لسان العرب



اسلام را اظهار خضوع و انقیاد می‌گیرد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۹۴) و گفته است: «اسلام و استسلام، همان انقیاد است». (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۸۹)

از مشتقات آن نیز می‌توان به تسلیم، استسلام و سلام، به معنای مطیع، آستی، مسالمت و صلح اشاره کرد؛ چرا که جنگ و نزاع نوعی عیب و آفت محسوب می‌گردد و «سلامه» نیز به معنای ایمنی از آفت و آزار است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۹۰ و ۹۱؛ طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۷۱۰؛ مصطفوی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۹۱ و ۱۹۲)

ابن فارس اسلام را به معنای انقیاد گرفته و دلیل آن را سالم بودن فرد از هرگونه ابا و امتناع مطرح می‌کند. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۹۰) طبرسی هم واژه اسلام از ریشه «سلم» به معنای سلامت معنا کرده است. (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۷۱۵)

بنابراین واژه «اسلام» تسلیم در برابر اوامر الهی است و این تسلیم، سلامت از تباهی را برای فرد به ارمغان می‌آورد. از این رو اسلام سرسپردگی عاری از هر سرکشی و مخالفت در برابر حضرتش است. پس معلوم شد که اسلام به معنای سرسپردگی و تسلیم است و با مراجعه به آیات الهی نیز همین معنا به دست می‌آید. (بقره: ۱۱۲ و ۱۳۱؛ آل عمران: ۲۰ و ۶۷؛ انعام: ۷۱؛ نمل: ۴۴)

از منظر امامیه

اسلام عبارت است از: تسلیم و انقیاد در برابر امر الهی که سلامت از عقوبت را به همراه دارد و در مقابل شرك به معنای خضوع در برابر بت‌ها به کار رفته است.

اسلام در معنای خاص خود به دین و آیینی گفته می‌شود که کامل‌ترین مرحله ادیان آسمانی است و توسط پیامبر اسلام برای هدایت انسان‌ها فرستاده شده است. (علیزاده موسوی، ۱۳۹۴، ص ۵۶)

عالمان شیعی با توجه به استعمال واژه اسلام، آن را به ظاهری و حقیقی تقسیم نموده‌اند. (شهیدثانی، ۱۴۰۹، ص ۱۱۸؛ قاضی سعید، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۸۳؛ برکات، ۱۴۳۶، ص ۳۴-۳۶)

اسلام ظاهری

اندیشمندان امامی، اقرار و اعتراف به دین اسلام را اسلام ظاهری تعریف نموده‌اند و آیات و روایات بسیاری را به عنوان مستند آن ذکر کرده‌اند:

قرآن کریم می‌فرماید: «لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»؛ «به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند، نگویند: مومن نیستی». (نساء: ۹۴) از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ أَقْرَبَ بَدِينِ اللَّهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ وَمَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛ «هر کسی به دین خداوند اعتراف کند مسلمان است و هر کس به دستورات خداوند عمل کند مؤمن است». (کلینی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۸)

عالمان امامیه به کافی بودن اقرار به شهادتین در اسلام ظاهری تصریح نموده‌اند؛ خواجه نصیر طوسی فردی را که به شهادتین اقرار کند در حکم مسلمانان می‌داند. (طوسی، ۱۴۴۰، ص ۴۶۶) محقق حلی معتقد است: «کسی که شهادتین را اظهار نماید بر او (به جهت مسلمان بودن) نماز میت گذارده می‌شود. (محقق حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۸) شهید ثانی مفهوم اسلام را صرف اقرار و اعتراف به شهادتین می‌داند. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۱۱۸)

علامه مجلسی بر این باور است: «اسلام به بیان شهادتین و اقرار ظاهری اطلاق می‌گردد و نیازی به اذعان قلبی فرد نیست و ثمره آن (اسلام ظاهری) در دنیا حفظ خون و مال و صحت نکاح و میراث و سایر احکام مسلمانان است».^۱ (مجلسی، ۱۴۳۲، ج ۷، ص ۱۲۷)

از میان فقیهان امامیه، محمد حسن نجفی نیز اسلام را عبارت از ظاهر نمودن شهادتین و ظاهر شدن با شعار مسلمین (هرچند که در باطن منافق یا فاسدالعقیده باشد) می‌داند. (نجفی، ۱۴۱۸، ج ۶، ص ۵۸) امام خمینی معتقد است: «اسلام تنها شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر (یعنی کلمه "لا اله الا الله و محمد رسول الله) است».^۲ (امام خمینی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۳۷۷) آیت الله خوئی نیز در تحقق اسلام صرف اعتراف و اظهار شهادتین به زبان را کافی می‌داند.^۳ (خوئی، ۱۴۳۰، ج ۴، ص ۲۲۹)

همچنین به تصریح فقیهان امامی دو طریق دیگر نیز برای احراز اسلام شخص وجود

۱. اما الاسلام فیطلق غالباً علی التکلم بشهادتین و الاقرار الظاهری و ان لم یقترن بالاذعان القلبی و لا بالاقرار بالولایه کما عرفت سابقاً و ثمرته انما تظهر فی الدنیا من حقن دمه و ماله و جوازه نکاحه و استحقاقه المیراث و سائر الاحکام الظاهره للمسلمین.

۲. وأما الاسلام فیکفی فی تحقیقه مجرد الاعتراف و اظهار الشهادتین باللسان و ان لم یعتقدهما قلباً.

دارد: تبعیت شخص یا انجام عملی که فقط از مسلمان صادر می‌شود را از جمله راه‌های کشف اسلام فرد دانسته‌اند. (طباطبایی یزدی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۲) در صورت احراز اسلام ظاهری، احکام مسلمان بر شخص بار می‌گردد؛ چنان‌که در آیات، روایات و کلمات علما از حفظ خون، حرمت اموال، آبرو، جواز ازدواج و ارث بردن از آن شخص نام برده شده است. (کلینی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴؛ مجلسی، ۱۴۳۲، ج ۷، ص ۱۲۷)

اسلام حقیقی

عالمان شیعی به کار رفتن واژه اسلام به معنای ایمان را اسلام حقیقی دانسته‌اند. (قاضی سعید، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۸۳؛ نوری طبرسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۶۷؛ برکات، ۱۴۳۶، ص ۳۵) خواجه نصیر طوسی اسلام حقیقی را همان ایمان می‌داند.^۱ (خواجه نصیر، ۱۴۴۰، ص ۴۶۶) برخی از اندیشمندان معاصر شیعی این استعمال واژه اسلام را به «اسلام دینی» تعبیر نموده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۴۷) آیات و روایاتی را نیز می‌توان به عنوان مؤید این استعمال ذکر نمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ «ای اهل ایمان از خدا آن‌گونه که شایسته پروای از اوست پروا کنید و نمیرید مگر در حالی که تسلیم باشید». (آل عمران: ۱۰۲)

امام علی می‌فرمایند: «اسلام همان تسلیم محض و تسلیم، یقین است».^۲ (کلینی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۵) صاحب جواهر فرموده است: «اسلام بر مرادف ایمان نیز اطلاق می‌گردد». (نجفی، ۱۴۱۸، ج ۶، ص ۵۹) پس اسلام حقیقی علاوه بر اقرار لسانی فرد، اعتقاد و نفوذ قلبی را نیز به همراه دارد. بنابراین اسلام ظاهری با کفر قلبی قابل جمع بوده و سلب اسلام حقیقی فرد مستلزم نفی اسلام ظاهری نیست.

از منظر وهابیت

واژه اسلام نزد وهابیان به معنای اقرار زبانی و انجام اعمال ظاهری است؛ ابن تیمیه حرانی - که از جایگاه والایی نزد وهابیت برخوردار است - می‌گوید:
ایمان افضل از اسلام است و هرگاه واژه ایمان یا اسلام به تنهایی به کار برود به

۱. أما كون الإسلام في الحقيقة هو الإيمان، فلقوله تعالى إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.

۲. إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمَ هُوَ الْيَقِينُ.

یک معناست، اما اگر هر دو باهم ذکر شوند مقصود از اسلام اعمال ظاهری و ایمان اعمال باطنی فرد است. (ابن تیمیہ، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۹۰؛ همو، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۵؛ همان، ج ۲، ص ۴۳۷)

وہابیان نیز بہ پیروی از ابن تیمیہ این دیدگاہ را اختیار نموده اند: محمد بن صالح بن عثیمین اسلام را سرسپردگی در برابر خداوند، بہ ہمراہ اقرار بہ شہادتین و انجام دادن فرائض دین، مانند نماز، زکات و روزہ و حج می داند. (ابن عثیمین، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۴؛ همو، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۹۱) در نگاہ ناصرالدین البانی اسلام کرنش ظاہری در مقابل فرامین شرعی و ایمان باور درونی نسبت بہ فرامین الہی است. (البانی، ۱۴۳۱، ج ۵، ص ۹۴۷)

صالح فوزان در استعمال واژہ اسلام و ایمان بر این باور است: «واژہ اسلام و ایمان زمانی کہ در کنار ہم قرار بگیرند، اسلام بہ معنای اعمال ظاہری و ایمان بہ معنای اعمال باطنی و قلبی مقصود است»^۱. وی تعریف ایمان بہ قول لسانی و اعتقاد قلبی و عمل جوارحی توسط علمای سلف را منطبق بہ دیدگاہ خود می داند. (صالح فوزان، ۱۴۳۹، ص ۶)

عبدالعزیز شبلی و ہابی^۲ مقصود از اسلام را اعمال ظاہری، کہ از جملہ آنها شہادتین و نماز است، و مقصود از ایمان، اعمال قلبی (مانند توکل، خوف و رغبت) بر می شمرد. (شبلی، بی تا، ج ۱، ص ۲۰)

برخی از وہابیان از میان اعمال ظاہری، پنج مورد را رکن اسلام بر شمرده اند و برای تحقق اسلام لازم دانسته اند؛ این پنج مورد عبارت از شہادت بہ توحید، شہادت بہ رسالت، اقامہ نماز، پرداخت زکات، روزہ و حج است. (صالح بن فوزان، ۱۴۲۷، ص ۱۹۷)

از عبارات وہابیان بہ روشنی بہ دست می آید کہ در تفسیر اسلام ظاہری (علاوہ بر شہادتین) اعمال جوارحی نیز وجود دارد.

۱. فیکون الاسلام هو الاعمال الظاهره علی الجوارح، والایمان هو الاعمال الباطنه فی القلب هذا اذا ذکرا معا.
۲. وی از شاگردان بن باز و صالح فوزان است.

ایمان

واژه "امن" به معنای «آرامش و اطمینان قلب» است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۲۳) و به معنای ضد خوف نیز به کار می‌رود. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۳۸۸) قیومی می‌گوید: «واژه "امن" در معنای آرامش قلب به کار می‌رود و با حرف جر و به تنهایی نیز متعدی می‌شود». (قیومی، ۱۴۱۴، ص ۲۴) زمانی که در باب افعال استعمال شود (ایمان) و متعدی به باء یا لام گردد، به گفته لغت‌دانان به معنای «تصدیق نمودن» خبر فرد مورد اطمینان است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۲۳ و ۲۳)

ابن فارس دو معنای قریب برای "امن" بیان داشته است:

الف) تسکین قلب: امین به فرد مورد اطمینان - که قلب نسبت به او آرام می‌گیرد -

اطلاق می‌شود؛

ب) تصدیق کردن: خداوند می‌فرماید «وما انت بمؤمن لنا» که مراد تصدیق نکردن

گویندگان است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۵)

خلیل بن احمد می‌گوید: «ایمان به معنای تصدیق نفس است و به انسان تصدیق

کننده مؤمن می‌گویند». (فراهیدی، ۱۴۰۹، ص ۵۶) ابن منظور برای استعمال ایمان، دو

موضع «ایمان به معنای ضد کفر» و «تصدیق در مقابل تکذیب» را ذکر کرده است. (ابن

منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۲۱) ابن اثیر یکی از اسماء خداوند را «مؤمن» (کسی که در

وعده‌اش صادق است یا کسی که مردم در قیامت از عذاب او در امان‌اند) مطرح می‌کند.

(ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۶۹) بنابراین واژه ایمان در لغت مرادف با تصدیق بوده و بر

بیش از تصدیق دلالت ندارد.

از منظر امامیه

اصطلاح ایمان از مفاهیمی است که معرکه آراء تمام ادوار و فرق است؛ چراکه در مقابل

آن مفهوم کفر است. بنابراین از حساسیت بالایی برخوردار است. درباره تعریف، و

شروط ایمان میان علمای مذهب امامیه، دو دیدگاه اساسی وجود دارد:

دیدگاه اول

دیدگاه معروف امامیه تصدیق قلبی به اصول دین بوده که عبارت از توحید، عدل،



رسالت، امامت و معاد است.^۱ (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۹۵)

سید مرتضی علم الهدی ایمان را تصدیق قلبی می‌داند و اقرار لسانی را در تحقق ایمان کافی نمی‌داند و بر این باور است: «اگر شناخت حقیقی برای فرد حاصل گردد تصدیق قلبی نیز به همراه خواهد داشت». (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۵۳۷)

ابن میثم بحرانی مجموع تصدیق قلبی به خداوند و آنچه رسول اکرم از شریعت به وسیله قول، فعل و تقریر مطرح نموده‌اند را ایمان دانسته است. (ابن میثم، ۱۴۰۶، ص ۱۷۰)

شهید ثانی در تعریف حقیقت ایمان، تصدیق قلبی تنها را تخصیص معنای لغوی ایمان برشمرده و سایر تعریف‌ها را نقل معنای لغوی به معانی دیگر پنداشته است. بنابراین تعریف ایمان به تصدیق قلبی را صحیح‌تر از سایر تعاریف می‌داند. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۵۴ و ۵۵)

علامه مجلسی نیز تصدیق به وحدانیت، صفات و عدالت و حکمت خداوند و به نبوت خاتم الانبیا و آنچه ایشان آورده‌اند را ایمان دانسته و این نظریه را به اکثر مسلمین نسبت داده است. (مجلسی، ۱۴۳۲، ج ۷، ص ۱۲۶) فاضل مقداد هم بر این مطلب تصریح کرده است. (فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۴۴۲)

دیدگاه دوم

برخی دیگر از علمای امامیه علاوه بر تصدیق قلبی، تحقق ایمان را متوقف بر اقرار زبانی دانسته‌اند؛ از جمله حامیان این دیدگاه می‌توان به خواجه نصیر اشاره کرد. او می‌گوید: ایمان تصدیق به قلب و زبان است و اولی (تصدیق به قلب) به تنهایی کفایت نمی‌کند. (حلی، ۱۴۳۵، ص ۴۲۶)

این نظریه مورد پسند برخی از علمای امامیه از جمله علامه حلی (حلی، ۱۴۳۵، ص ۴۲۶) و شیخ سالم بن محفوظ (فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۴۴۰) قرار گرفته است. خواجه نصیر به دلیل آیه «جددوا بها واستیقنتها أنفسهم» (نمل: ۱۴) یقین تنها را ایمان

۱. أن الإيمان هو: التصديق بالله وحده و صفاته و عدله و حكمته و بالنبوة، و بكل ما علم بالضرورة مجيء النبي صلى الله عليه و آله به مع الاقرار بذلك... و التصديق بامامة الائمة الاثني عشر عليهم السلام و بامام الزمان عليه السلام و هذا عند الامامية.

نمی‌داند و معتقد است: «برای تحقق ایمان، اقرار زبانی نیز لازم است».^۱ (حلی، ۱۴۳۰، ص ۴۲۶) برخی از محققان معاصر نیز این دیدگاه را برگزیده‌اند. (سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۱۲)

البته دیدگاه غیر مشهوری نیز میان امامیه وجود دارد. برخی از عالمان شیعی حقیقت ایمان را به معرفت تفسیر نموده‌اند: «حقیقت ایمان شناخت خداوند، فرستادگان او و تمام آنچه ایشان آورده‌اند بوده و هرکس که معرفت داشته باشد تصدیق‌کننده است».^۲ (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۸۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۶)

از منظر وهابیت

وهابیت، ایمان را عبارت از "تصدیق به قلب، قول به لسان، عمل به جوارح و ارکان دانسته و با اطاعت، قابل‌زیادی و با عصیان و سرکشی قابل نقصان می‌دانند. (ابن عثیمین، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۹۱)

نزد وهابیان مهم‌ترین نقطه افتراق ایمان با اسلام هنگامی است که دو واژه در کنار هم استعمال شوند؛ در این هنگام مقصود از ایمان، اعمال باطنی است. بنابراین کسی نام ایمان بر او اطلاق می‌گردد که علاوه بر اعمال ظاهری و جوارحی، اعمال باطنی را نیز دارا باشد.^۳ (ابن عثیمین، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۹۱) ابن تیمیه در تعریف ایمان، اعمال باطنی و ظاهری را ایمان دانسته و حدیث ایمان ۷۲ شعبه دارد را مستند تعریف خود برشمرده است. (ابن تیمیه، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۲۴۱)

محمد بن عبدالوهاب (مؤسس جریان وهابیت) ایمان را قول زبانی و اعتقاد قلبی و عمل جوارحی می‌داند. (محمد بن عبدالوهاب، ۱۴۲۰، ص ۱۵) ابن عثیمین وهابی به فراگیری واژه ایمان به تصدیق زبانی و اقرار قلبی و اعمال صالح تصریح می‌کند.^۴ (ابن عثیمین، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۹۷؛ همو، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۹) وی ایمان را به مطلق ایمان

۱. الايمان التصديق بالقلب واللسان ولا يكفى الاول لقوله تعالى "واستيقنتها انفسهم" ونحوه ولا الثانى لقوله "قل لم تؤمنوا.

۲. اصل الايمان هو المعرفة بالله وبرسله وبجميع ما جانت به رسله وكل عارف بشى فهو مصدق له.

۳. ويفسر الايمان بالاستسلام الباطن الذي هو اقرار القلب وعمله.

۴. الايمان عند أهل السنة والجماعة هو "الإقرار بالقلب، والنطق باللسان، والعمل بالجوارح" فهو يتضمن الأمور الثلاثة: إقرار بالقلب نطق باللسان عمل بالجوارح.

و ایمان مطلق تقسیم نموده و کمالِ ایمان را «ایمان مطلق» می‌پندارد. (همو، ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۵۸۴)

ابن باز (ابن باز، بی‌تاب، ج ۱، ص ۳۵)، البانی (البانی، ۱۴۳۲، ج ۹، ص ۲۵۱)، ابن جبرین (ابن جبرین، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۲۹) و عبدالرحمان سعدی (اثری، ۱۴۲۴، ص ۲۴۳) ایمان را این گونه تعریف نموده‌اند. پس وهابیان حقیقت ایمان را برگرفته از سه عنصر اقرار زبانی، اعتقاد قلبی و عمل جوارحی می‌دانند.

عمل صالح

برخی از لغویان بر این پندارند: واژه عمل به معنای فعلی که با قصد و اراده از موجود مختار صادر می‌گردد، اطلاق می‌شود و در مقابل فعل، اعم از عمل است و به رخدادهای بدون قصد (چه از ناحیه جانداران و چه جمادات) اطلاق می‌گردد.^۱ (شرتونی، ۱۴۰۳، ص ۸۴۷؛ راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۸۷؛ کفوی، ۱۴۱۹، ص ۶۱۶)

زبیدی در بیان تفاوت میان دو واژه «عمل» و «فعل» گفته است: عمل به کاری گفته می‌شود که با تفکر و تعقل انجام گیرد. در صورتی که فعل هر نوع کار، خواه با تعقل خواه غیر آن، و نیز عمل اشاره به استمرار دارد؛ مثل آیه شریفه «واعملوا صالحا» و همچنین واژه عمل، سخن و کلام را دربردارد. اما فعل این گونه نیست. (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۶۴) در برخی آیات قرآن نیز می‌توان به این تفاوت دست یافت. (هود: ۷۸؛ نساء: ۱۲۴؛ کهف: ۷۹؛ اسراء: ۸۴)

ایمان مانند درختی است که ثمره آن عمل صالح بوده و رابطه ایمان و عمل آن قدر در هم تنیده است که راه نجات در آخرت، ایمان وابسته به عمل است؛ اگر چه باید توجه داشت اصل ایمان حقیقتی جدای از عمل است؛ اما ایمان بدون عمل مانند کالبدی بدون روح و عمل بدون ایمان، درختی بی‌ریشه محسوب می‌گردد.

البته هر عملی صالح نیست و عمل صالح دارای ملاکاتی همچون موافقت با شریعت، همراهی با اخلاص و در نظر گرفته شدن رضای خداوند است.

افعال انسان با توجه به آشکاری و پنهانی آن به جوارحی و جوانحی تقسیم می‌شود:

۱. والعمل لا یقال الا فیما کان عن فکر و رویه و لهذا قرن بالعلم و الفعل اعم من العمل.

عملی که با اعضای ظاهری بدن انجام می‌شود (از جمله حرکات و اصوات) را عمل جوارحی نامیده‌اند و عملی که منشأ آن روح و قلب آدمی است (مانند اعتقاد، اراده، کراهت، ظن، حب و بغض) را عمل جوارحی برشمرده‌اند. برخی از اندیشمندان مسلمان هم به این تقسیم تصریح نموده‌اند. (طوسی، ۱۳۸۲ ش، ج ۱، ص ۹۵؛ سبحانی، ۱۳۸۳ ش، ص ۳۸۴) واژه ایمان و مشتقات آن غالباً در قرآن کریم همراه با عمل صالح بیان شده (آمِنُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ) و این مطلب اهمیت بالای عمل در شریعت را می‌رساند؛ قریب به صد مورد همراهی این دو واژه در قرآن به چشم می‌خورد.

رابطه ایمان و عمل از منظر امامیه

اکثر امامیه، به پیروی از امامان معصوم، ایمان را «تصدیق قلبی» دانسته و عمل را از آثار آن برشمرده‌اند.^۱ (حلی، ۱۴۳۵، ص ۴۰۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۴۴۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۸، ص ۲۹۶) ایمان در معنای شرعی عبارت از تصدیق خدا و رسول است و هرگونه تأویل و تغییر در معنای ایمان، مخالف ظاهر و نیازمند دلیل است. به تصریح علمای امامیه، عمل جزء حقیقت ایمان نیست، بلکه از ثمرات ایمان محسوب شده و ایمان دارای عمل صالح، نشان از مراتب کمال ایمان دارد. (شیخ طوسی، ۱۴۰۶، ص ۲۲۷)

ابو اسحاق نوبختی انسان مؤمنی که گناه انجام دهد را مؤمن می‌داند؛ چراکه بر این باور است: ایمان تصدیق است و این شخص هنوز تصدیق‌کننده است.^۲ (حلی، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۷۹)

خواجه نصیر طوسی شخص گناهکار را (به دلیل منطبق بودن تعریف ایمان بر وی) مؤمن می‌شمارد. (حلی، ۱۴۳۵، ص ۴۵۴) علامه حلی در مسئله ایمان فرد فاسق، حق را همان دیدگاه خواجه نصیر (مؤمن نامیده شدن فاسق) دانسته و معتقد است: «دیدگاه امامیه، مرجئه، اصحاب حدیث و عده‌ای از اشاعره همین است». (حلی، ۱۴۳۵، ص ۴۵۴)

۱. آن المراد به التصدیق القلبی... و يكون النطق باللسان مبیناً لظهوره و الاعمال الصالحات ثمرات مؤکدة له.

۲. والمؤمن إذا فسق يُسمى مؤمناً لأنَّ الإيمان هو التصدیق، وهو مصدق ودر جانی دیگر می‌گوید: «الطاعات لیست جزءاً من الإيمان».

شهید ثانی معتقد است در معنای اصطلاحی واژه ایمان اقوال مختلفی مطرح است؛ به گونه‌ای که برخی ایمان را به تصدیق قلبی بیان نموده و عده‌ای ایمان را به اعمال جوارحی تفسیر کرده‌اند و گروهی نیز ایمان را همراه بودن تصدیق قلبی و عمل جوارحی دانسته‌اند. لکن خود ایشان بر این باور است که مشهور نزد علمای امامیه، ایمان تصدیق قلبی است و عمل، خارج از ایمان است. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۵۳ و ۷۹) برخی از محققان معاصر شیعه نیز به خروج عمل از حقیقت ایمان تصریح کرده‌اند. (سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۱۲) علامه مجلسی خروج عمل جوارحی از ماهیت ایمان را به مشهور امامیه نسبت می‌دهد.^۱ (مجلسی، ۱۴۳۲، ج ۱۱، ص ۲۳۱)

بنابراین اکثر قریب به اتفاق شیعه عمل جوارحی را از ماهیت ایمان خارج دانسته و جزء کمالات و درجات برتر ایمان به حساب آورده‌اند.

ادله امامیه بر جزء نبودن عمل در ایمان

- آیات قرآن

۱. آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (کهف: ۳۰) و آیاتی که در آنها عمل صالح بر ایمان عطف شده است (بقره، ۲۵ و ۲۷۷؛ نساء: ۵۷؛ کهف: ۱۰۷) بر جزء نبودن عمل در ماهیت ایمان دلالت دارد؛ زیرا لازمه عطف، تغایر دو مفهوم معطوف و معطوف علیه است. (حلی، ۱۳۷۳ش، ص ۱۴۸؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵، ص ۴۴۰؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۶۹؛ شبیر، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۵۵۵؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۱۷)

البته گفتار "عطف عمل صالح بر ایمان، عطف خاص بر عام است" (بن عثیمین، بی تا، ج ۵، ص ۳۰۱) نمی‌تواند تفسیر صحیحی برای آیات باشد؛ زیرا علاوه بر اینکه چنین عطفی نیازمند دلیل است و در این موارد دلیلی وجود ندارد، مستلزم تکرار دو مفهوم یکسان است که از شأن کلام خداوند حکیم به دور است.

۲. از جمله دلایل خروج عمل از مفهوم ایمان، آیه ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ (طه: ۱۱۲) است. در آیه جمله «وهو مؤمن» حالیه است و معنای آیه این گونه می‌شود: «هر کس عمل صالحی انجام دهد، درحالی که مؤمن است». پس برای صحت این گفتار باید پیش از انجام دادن اعمال صالح شخص دارای ایمان باشد. از این رو آیه

۱. و أما اشتراط الأعمال الصالحة و ترك المعاصي فالمشهور أنها شرط لكمال الإيمان.

دلالت بر جدایی عمل صالح از ماهیت ایمان دلالت دارد. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۶۹؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۱۷؛ علیزاده موسوی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۳۶) جزء ایمان شمردن عمل صالح در آیه، سبب حال قرار گرفتن یک شیء از خود می‌گردد و این گونه سخن گفتن سخیف، و مخالف با قواعد زبان عربی است.

۳. آیه ﴿وَإِنْ طَافْتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْصَلِحُوا بَيْنَهُمَا فِإِنْ بَغْتِ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتَلَا الَّتِي تَبَغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ (حجرات: ۹) را می‌توان از ادله جزء نبودن عمل در ایمان، ذکر کرد. خداوند واژه «مؤمن» را به کسانی که علیه دیگر مؤمنان به جنگ پرداخته‌اند - در همان زمان بغی و سرکشی - اطلاق نموده و ایمان را از آنها نفی نمی‌کند.

اگر عمل در ماهیت ایمان نقش می‌داشت، بایست ارتکاب گناه کبیره (قتال با مؤمن)، ایشان را از ایمان خارج می‌نمود. اما مؤمن نامیده شدن ایشان توسط خداوند نشانگر مؤمن بودن آنهاست. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۷۰؛ شبر، ۱۴۲۴، ص ۵۵۶؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۱۷؛ علیزاده موسوی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۳۷) همچنین به آیات دیگری که خداوند شخص عاصی را مؤمن نامیده است (حجرات: ۹-۱۰؛ انعام: ۸۲) می‌توان استناد کرد.

۴. آیاتی که در آنها قلب به عنوان جایگاه ایمان معرفی شده است (مجادله: ۲۲؛ نحل: ۱۰۶؛ نساء: ۱۵۵)؛ مانند آیه ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات: ۱۴) از استنادات عالمان شیعی بر تنها قلبی بودن حقیقت ایمان است. (ابن میثم، ۱۴۰۶، ص ۱۷۰؛ فاضل مقداد، ۱۳۷۸، ص ۱۸۹؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۷۱؛ شبر، ۱۴۲۴، ص ۵۵۶؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۱۸)

جزء ایمان بودن عمل نیازمند به ذکر آن همراه واژه «قلب» می‌بود که در این آیات تنها به ذکر قلب برای جایگاه ایمان اکتفا گردیده است. بنابراین نشانگر قلبی بودن ماهیت ایمان و خروج عمل از آن است.

۵. برخی از اندیشمندان امامی آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه: ۱۱۹) را در زمره دلایل خروج عمل از حقیقت ایمان مطرح نموده‌اند.

خداوند در این آیه پس از مؤمن خطاب نمودن، امر به تقوا (انجام دادن واجبات و

ترک محرمات) کرده است. اگر اعمال صالح در مفهوم ایمان نهفته بود، پیش از امر به طاعات خطاب کردن افراد به مؤمن صحیح نبود؛ با اینکه خداوند ایشان را مؤمن برشمرده و سپس امر به تقوا نموده است.^۱ (شہید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۷۱؛ شبر، ۱۴۲۴، ص ۵۵۶؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۱۸؛ علیزاده موسوی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۳۷)

- روایات

عالمان شیعی برای خروج عمل از ایمان، همچنین به ادله‌ای از سنت تمسک نموده‌اند:

۱. حدیث پرسش از حقیقت ایمان، از دلایل قلبی بودن ماهیت ایمان حکایت دارد؛ دانشمندان شیعی حدیثی که جبرئیل امین نزد پیامبر آمد و از حضرت نسبت به ایمان سؤال نمود و حضرت فرمود: «باور به خدا، روز قیامت، ملائکه، کتب آسمانی و انبیای الهی، مقصود است»^۲ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۶، ص ۲۶۰) و نیز حدیثی - صحیح السند - که از امام جعفر صادق سؤال شد: کمترین چیزی که انسان به وسیله آن مؤمن می‌باشد چیست؟ حضرت فرمودند: «شهادت به وحدانیت و رسالت پیامبر و اقرار نسبت به پیروی پیامبر و شناخت امام زمان خویش؛ هنگامی که اینها را دارا باشد مؤمن است» (همان، ۱۴۰۳، ج ۶۶، ص ۱۶) را به عنوان تنها تصدیق قلبی بودن ایمان برشمرده‌اند.

اگر افعال جوارحی بخشی از ایمان می‌بود - به دلیل در مقام پاسخ به سؤال بودن پیامبر از ماهیت ایمان - بایست ایشان بیان می‌نمود.^۳ (شہید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۷۳؛ مجلسی، ۱۴۳۲، ج ۷، ص ۱۴۰) در حدیث دوم نیز برای مؤمن شمرده شدن شخص، عمل جوارحی مطرح نشده و تمامی قیود ذکر شده در حیطه زبان و قلب است. (مجلسی، ۱۴۳۲، ج ۱۱، ص ۲۳۱؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۲۰)

۲. برای استدلال بر خروج عمل از ماهیت ایمان به برخی از تعابیر در ادعیه نیز استناد گردیده است؛ از عبارت «یا مقلّب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۲، ص ۳۲۶) با توجه به اینکه مقصود از دین، ایمان است و

۱. فأمر الموصوفين بالإيمان بالتقوى أي الإتيان بالطاعات واجتناب المحرمات، دل على أن الإيمان يجتمع مع عدم التقوى، وإلا كان الأمر به لغواً وتحصيلاً للحاصل.

۲. قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَدَّثَنِي عَنِ الْإِيمَانِ قَالَ الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ....

۳. ولو بقي من حقيقته شيء سوى ما ذكره له لبينه له.

طلب تثبیت دین در قلب تعبیر شده، روشن می‌شود: ماهیت ایمان، اعتقاد قلبی است؛ وگرنه بایست تثبیت آن به امور دیگری متعلق می‌شد. بنابراین حقیقت دین (ایمان) - که منحصر در قلب شده - امری قلبی است و عمل جوارحی در آن دخالتی ندارد. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۷۳؛ شبر، ۱۴۲۴، ص ۵۵۶)

۳. امام علی علیه السلام نیز ضمن تبیین سیره پیامبر در مخالفت آن حضرت با برخورد خوارج - در مسئله تکفیر مرتکب کبیره - می‌فرمایند:

همانا می‌دانید پیامبر اکرم شخص زناکار را سنگسار نموده، سپس بر او نماز می‌گذارد و ارث بردن ورثه او را جایز می‌دانستند... و در میان آنها حق الهی را پیاپی داشت و بهره آنها را از اسلام منتفی نمی‌کرد. (سید رضی، ۱۴۱۴، ص ۱۸۶)

هنگامی که حضرت مانند مؤمنان با مرتکبان کبیره برخورد می‌نماید، باید عمل در ماهیت ایمان قرار نگرفته باشد؛ زیرا اگر عمل جزء ایمان باشد، بایست با نبودن عمل، ایمان نیز سلب گردد؛ با اینکه سیره حضرت نشانگر قلبی بودن حقیقت ایمان است. (سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۲۰؛ علیزاده موسوی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۳۸)

۴. از جمله روایاتی که بدان نیز استناد شده، حدیثی از پیامبر است؛ شخصی به حضرت عرض کرد: «می‌خواهم بنده‌ای را آزاد کنم نمی‌دانم که مصداق عتق مؤمن است یا خیر؟» حضرت از آن کنیز پرسیدند: «خداوند در کجاست؟» گفت: «در آسمان است». فرمودند: «من چه کسی هستم؟» وی گفت: «شما پیامبر هستید». حضرت فرمودند: «او را آزاد نما، همانا مؤمن است». (اندلسی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۱۹۰)

اگر عمل در مؤمن بودن دخیل بود، نباید پیامبر واژه ایمان را بر او اطلاق می‌نمود؛ چراکه پیامبر برای آزمودن ایمان کنیز، عمل جوارحی از شخص طلب نکرد و تنها از عقیده کنیز پرسید. (سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۱۳)

برخی از عالمان امامی، شرط بودن ایمان در قبول شدن عبادت را (با توجه به اینکه هر شیئی با شرط خویش باید دو چیز باشند) به جدایی حقیقت ایمان از عمل صالح استناد نموده‌اند. (شبر، ۱۴۲۴، ص ۵۵۶) شهید ثانی می‌گوید: «امت بر اینکه شرط سایر عبادات ایمان است اجماع دارند. درحالی که نمی‌شود شیئی شرط برای خود قرار بگیرد. لذا ایمان نمی‌تواند اعمال عبادی باشد. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۷۳)



رابطه ایمان و عمل از منظر وهابیت

دستیابی به دیدگاه وهابیان در مسئله ایمان و عمل دقت ویژه‌ای را می‌طلبد؛ وهابیت، رابطه واژه اسلام و ایمان را مانند فقیر و مسکین دانسته‌اند. لذا هنگامی که به تنهایی به کار بروند ایمان و اسلام هر دو مقصودند.^۱ (ابن جبرین، بی تا الف، ج ۱۰، ص ۱۴۲)

زمانی که ایمان به تنهایی به کار رفته باشد می‌توان گفت عمل جوارحی در مسمای ایمان داخل است؛ اما هنگامی که ایمان و اسلام هر دو در کنار هم استعمال شده‌اند مقصود از عمل در ایمان، اعمال قلبی (مانند خوف، رجاء، اذعان و محبت) است. (اثری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۰۴) آنها ایمان بدون عمل را بدون فایده دانسته و معتقدند:

«اگر ایمان بدون عمل نافع بود بایست ابلیس بهره می‌برد». (اثری، ۱۴۲۴، ص ۳۹)

از مطالب وهابیان با دو مقدمه و یک نتیجه جزئیت عمل جوارحی در ایمان به دست می‌آید:

۱. عمل جوارحی جزء اسلام بوده و در اسلام عمل جوارحی لازم است.^۲ (البانی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۴۲؛ ابن باز، بی تا ج، ج ۴، ص ۱۹۷؛ آل بوطامی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۳۴)
 ۲. ایمان همواره با اسلام است و ایمان بدون اسلام محقق نمی‌شود.^۳ (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۶۱؛ ابن باز، بی تا الف، ج ۳، ص ۱۹)
- بنابراین وهابیان عمل را (به نحو جزئیت) داخل در ایمان دانسته و برای تحقق ایمان، باید همواره عمل جوارحی وجود داشته باشد. البته برای این تحقق (به دلیل یکسان‌نگاری حقیقت خارجی اسلام و ایمان) جنس عمل جوارحی شرط صحت دانسته شده است. پس با یک عمل نیز ایمان محقق می‌گردد. (فوزان، بی تا ب، ج ۱، ص ۲۲) اما از جهت ناقض بودن یا باید نواقض فعلی، که در شریعت نام برده شده

۱. فإذا ذكرا جميعاً للإسلام هو الأعمال الظاهرة والإيمان هو أعمال القلب، وإذا اقتصر على الإسلام فإنه يستلزم دخول أعمال القلب فيه، وإن اقتصر على الإيمان كذلك دخلت فيه الأعمال الظاهرة لأنها من تعريفه.

۲. و هو ان الإيمان التصديق وهو من وظائف القلب و الاسلام هو الخضوع و ذلك يكون بعمل الجوارح.

۳. كذلك الإيمان والإسلام أحدهما مرتبط بالآخر، فهما كشيء واحد، لا إيمان لمن لا إسلام له، ولا إسلام لمن لا إيمان له.

است، رخ دهد یا (به کلیت) تمام اعمال ترک شود.^۱ (فوزان، بی تا الف، ج ۱، ص ۳؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۹۷) پس اگر برخی از اعمال را ترک کند ایمان کامل ندارد، اما مؤمن ضعیف الایمان و مسلمان نامیده می شود.^۲ (اثری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۰۹)

دلایل وهابیت

وهابیان برای اثبات مدعای خود در جزئیت عمل نسبت به تحقق ایمان به ادله گوناگون، از جمله آیات و روایات، تمسک کرده اند. (ابن جبرین، ۱۴۱۶، ج ۱ ص ۱۲۹؛ اثری، ۱۴۲۴، ص ۳۱)

دلایل قرآنی وهابیت

آیات مورد استناد وهابیت بر جزئیت عمل در ایمان را می توان به صورت چهار دسته استدلال مطرح کرد. (میبیدی، ج ۲۸، ص ۱۲۷)

۱. وهابیان به آیاتی^۳ که در آنها مؤمن به اهل عمل صالح تفسیر شده است برای دخول عمل در ایمان استناد می کنند. (ابن باز، بی تا الف، ج ۷ ص ۵۹؛ اثری، ۱۴۲۴، ص ۳۲؛ اثری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۰۴)

وهابی ها، از جمله صالح بن فوزان، آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (أنفال: ۲-۴) را ذکر نموده و تفسیر انحصارگرایانه مؤمنین به ترس دلان- که اهل نماز و انفاق در راه خدا هستند- را دلیل جزئیت عمل در ایمان پنداشته است. (صالح بن فوزان، ۱۴۲۰ ج ۱، ص ۱۸۰؛ آل بوطامی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۱۲؛ میبیدی، ج ۲۸، ص ۱۲۷)

۲. دسته دوم از آیاتی که مورد استناد وهابیت قرار گرفته، آیاتی است که در آن ایمان به عمل تفسیر شده یا به خاطر نبود عمل صالح، ایمان نفی شده است:

وهابیان از جمله ابن عثیمین (ابن عثیمین، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۳۴؛ همو، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۷۶؛ همو، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۹۷) و ابن جبرین ذیل آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ

۱. من كان يعتقد بقلبه ويقر بلسانه ولكنه لا يعمل بجوارحه، عطل الأعمال كلها من غير عذر، هذا ليس بمؤمن.

۲. ومن يُقر بالشهادتين بلسانه ويعتقد وحدانية الله بقلبه، ولكن قصر في أداء بعض أركان الإسلام بجوارحه لم يكتمل إيمانه.

۳. ر.ك: (سجده: ۱۵؛ أنفال: ۲-۴؛ حجرات: ۱۵؛ توبة: ۱۱۲؛ مؤمنون: ۱-۱۱)

إِيمَانِكُمْ﴾ (بقره: ۱۴۳) به دلیل تفسیر ایمان در آیه به نماز، عمل جوارحی را مقوم ایمان بر شمرده‌اند (ابن جبرین، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۳۰) و آیه ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾ را نیز به سبب تفسیر دین - که مساوی با ایمان است - به عبادت خالصانه، نماز و زکات، از جمله دلایل جزء بودن عمل برشمرده‌اند. (ابن جبرین، ج ۱، ص ۱۲۹؛ ابن عثیمین، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۹)

۳. آیاتی که ایمان را قابل زیاده و نقصان می‌دانند مانند آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدَادُوا إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ﴾ دسته دیگری از آیاتی است که وهابیان به عنوان دلیل جزئیت عمل در ایمان مطرح کرده‌اند؛ آنان معتقدند: آنچه قابل زیادی و کمی است، اعمال جوارحی است. بنابراین در اصل و حقیقت ایمان، عمل قرار دارد. (ابن جبرین، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۲۹؛ ابن باز، بی تا الف، ج ۵، ص ۲۴)

۴. برخی از وهابیان آیاتی که ایمان و عمل را باهم ذکر نموده و بهشت جاویدان را برای مؤمنان دارای عمل وعده داده است^۱ (مانند آیه ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ (بقره: ۲۵) را از جمله دلایل جزئیت عمل دانسته‌اند و به دلیل وعده داده شدن اهل عمل صالح به بهشت، عمل صالح را جزء ایمان برشمرده‌اند. (اثری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۰۵)

نقد و بررسی

نکته مهمی که وهابیان در استفاده از آیات (برای جزئیت عمل) از آن غفلت ورزیده‌اند، استعمال واژه «مؤمن» در قرآن به معنای «ایمان نجات‌بخش» در آخرت است. وهابیان برخی از آیاتی که در مقام معرفی مؤمن کامل - که در آخرت نجات پیدا می‌کند - را با ماهیت و اصل ایمان خلط نموده و آن آیات را دلیل بر معرفی ماهیت ایمان ذکر کرده‌اند.^۲ (سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۳۴)

این نحوه آیات در مقام نفی ایمان از شخصی که صفات مذکور ندارد، نیست؛ بلکه به دنبال معرفی مؤمن ایده‌آل و ترغیب مؤمنان به صفات در آیه است. (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۵۴۷؛ حمصی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۷۲؛ طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۶، ص ۷۴)

۱. ر.ک: کهف: ۱۰۷؛ رعد: ۲۹.

۲. لأن المراد منه، الإيمان المؤثر في السعادة الأخروية.

علاوه بر شواهدی که در همان آیات بر ایمانِ نافع و کامل دلالت دارد، مانند تعبیر «اولئك هم المؤمنون حقا» - که واژه حقا بر معنای ایمان حقیقی دلالت دارد - اگر مواردی که در آیات ذکر شده است جزء ایمان محسوب گردد، بایست با نبود هر کدام از آنها - که جزء ایمان هستند - ایمان نیز از شخص منتفی شود. در حالی که به تصریح عالمان و هابی، مرتکب کبیره دارای ایمان ناقص است نه اینکه غیر مؤمن باشد.^۱

استدلال و هابیان به "تعبیر ایمان به جای نماز به سمت بیت المقدس، نشانگر اتحاد حقیقتِ ایمان با عمل جوارحی است" صحیح نیست؛ زیرا استعمال واژه‌ای به جای واژه دیگر دلیل بر عینیت دو حقیقت نیست؛ بلکه محتمل است تصدیق به نماز مقصود باشد نه فعلِ نماز. (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۵۴۸؛ خواجه نصیر، ۱۴۰۵، ص ۴۰۲؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۸۳) همچنین عمل، از ثمرات تصدیق قلبی است؛ به همین دلیل سببِ نماز (ایمان) ذکر شده و مسبب (نماز) اراده شده است؛ اگر بنا باشد به ظاهر آیه تمسک گردد، بایست ایمان فقط عمل جوارحی باشد! (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۸۳؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۲۶)

اما آیه «ذلک الدین القیم» نیز نمی‌تواند دلیل صحیحی بر جزئیت عمل باشد؛ زیرا کلمه «ذلک» با قرینه آیه «اقم وجهک للدين حنیفا» (روم: ۳۰) به اخلاص در اعمال بر می‌گردد نه تمام اعمال مذکور در آیه (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۵۴۷؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۸۳؛ شبر، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۵۵۸؛ حمّصی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۷۲) و اگر مقصود تمام موارد باشد شایسته بود واژه «تلک» به جای «ذلک» به کار گرفته می‌شد. (سید مرتضی، ۱۴۱۱، ص ۵۴۵؛ شیخ طوسی، ۱۳۶۳، ص ۲۹۶) علاوه بر اینکه اگر واژه «دین» مرادف با اسلام باشد ماهیتِ ایمان نیز، غیر از اسلام است. پس نمی‌توان به آیه برای جزئیت عمل در ایمان استدلال کرد (شبر، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۵۵۷) گذشته از اینکه این نحوه برداشت از آیات به نسبی‌گرایی منجر می‌گردد؛ زیرا اگر شخصی اکثر اعمال صالحه را انجام دهد و تنها یک مورد را ترک کند آیا با این بیان و فهم از آیه مؤمن شمرده می‌شود؟! (برکات، ۱۴۳۶، ص ۱۰۸)

۱. ابن عثیمین در مورد کسی که جهاد را ترک نماید معتقد است او از کمال اسلام خارج می‌شود نه از اصل اسلام. (ابن عثیمین، ۱۴۲۷، ج ۴، ص ۳۷)

باز استدلال وهابیان به اینکه "ایمان صرف تصدیق است، زیرا که تصدیق دایر بین وجود و عدم است پس زیاده و نقصان ایمان از جهت عمل است"، نادرست است؛ چرا که «تصدیق» نیز دارای مراتب است و بالاترین مرتبه آن یقین کامل و پائین ترین مراتب آن مرز میان ظن و یقین است.^۱ (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۲۹؛ شبر، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۵۶۴؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۲۵؛ علیزاده موسوی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۴۸) و همچنین با قرینه «لizardاوا ایمانا مع ایمانهم» نیز می توان گفت: اصل ایمان ثابت و در کمالات ایمان، زیادت رخ می دهد. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۹۷)

آیات وعده بهشت به اهل عمل صالح نیز بر عملی بودن ماهیت ایمان دلالت ندارد؛ زیرا ایمان، حقیقتی دارای مراتب است که هر مرتبه دارای آثاری است. نجات بخشی در آخرت از آثار ایمان همراه با عمل بوده و مربوط به ماهیت ایمان نیست. (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۹۷؛ سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۲۸ و ۳۴)

دلایل روایی وهابیت و بررسی آن

وهابیان برای اثبات مدعای خود به روایاتی که تعریف عملی از ایمان ارائه داده اند، تمسک کرده اند:

۱. از مهم ترین ادله روایی وهابیان بر جزئیت عمل در ایمان، حدیث نبوی «ایمان دارای ۷۲ شعبه است» است:

از پیامبر نقل شده است: ایمان دارای هفتاد و اندی- یا شصت و اندی- شاخه است، برترین آنها گفتار لا اله الا الله و پایین ترین آن شعب، برطرف نمودن مانع از مسیر است. شرم نیز از شاخه های ایمان است.^۲ (نسائی، ۱۴۰۶، ج ۸، ص ۱۱۰)

آنها به دلیل معرفی شدن کمترین شاخه های ایمان به یک عمل جوارحی (اماطه اذی)، عمل جوارحی را جزء حقیقت ایمان برشمرده اند. (اثری، ۱۴۲۴، ص ۳۶؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۳۹۷؛ ابن جبرین، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۳۰؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۷، ج ۳، ص ۱۰۸؛ فتاوی اللجنه الدائمه، ج ۲۸، ص ۱۲۷؛ ابن باز، بی تا الف، ج ۲۸، ص ۱۵۹)

۱. استدلال بعضی محققین علی آن حقیقت تصدیق الجازم الثابت تقبل الزیاده و النقصان؛ بانا تقطع أن تصدیقنا لیس کتصدیق النبی.
۲. قال رسول الله: الإيمان بضع وسبعون شعبة - أو بضع وستون شعبة - فأعلاها قول لا إله إلا الله، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبة من الإيمان.

برداشت جزئیت عمل در ایمان از این حدیث ناصحیح است؛ زیرا حدیث «۷۲ شعبه» در مقام تبیین اصل و ماهیت ایمان نیست، بلکه ظاهر حدیث در صدد بیان شاخه‌ها و فروع ایمان است. (برکات، ۱۴۳۶، ص ۱۲۶)

۲. حدیث «وفد عبدالقیس» نیز از جمله احادیثی است که وهابیان برای جزئیت عمل در ایمان استناد نموده‌اند:

پیامبر اکرم به کاروان عبدالقیس فرمودند:

شما را به ایمان به خداوند امر می‌نمایم! آیا می‌دانید ایمان به خداوند چیست؟ همانا ایمان، شهادت به وحدانیت خداوند-که شریکی برای او نیست- و پیا داشتن نماز و ادای زکات و پرداخت یک‌پنجم از غنیمت است.^۱ (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۹؛ ابی داود، بی تا، ج ۳، ص ۳۳۰ و ج ۴، ص ۱۹)

وهابیان به دلیل تعریف ایمان به اقامه نماز و ادای زکات و پرداخت خمس-که هر سه مورد از اعمال جوارحی است- عمل را بخشی از ماهیت ایمان دانسته‌اند. (آلبانی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۵؛ ابن باز، بی تا الف، ج ۲۸، ص ۱۵۹؛ ابن جبرین، بی تا ب، جلسه ۴۵؛ آل بوطامی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۱۲)

استدلال به حدیث «وفد عبدالقیس» نیز از کم‌توجهی به استعمالات واژه اسلام و ایمان است؛ زیرا هر کدام از این دو واژه گاهی به معنای دیگری به کار می‌رود. زحیلی به استعمال واژه اسلام در قرآن به معنای ایمان و بر عکس آن تصریح می‌کند. (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۱۸) بنابراین این حدیث در مقام ذکر حقیقت ایمان نیست، بلکه در پی بیان مصادیق تحقق اسلام است.

۳. دلیل روایی دیگری که وهابیت در این مسئله به آن تمسک جسته‌اند، حدیث انس بن مالک از پیامبر است که حضرت فرمودند:

مأمور شده‌ام تا زمانی که [کلمه] لا اله الا الله را بگویند، مبارزه نمایم؛ هنگامی که این کلمه (لا اله الا الله) را گفتند، همانند ما نماز گذاردند، رو به قبله ما نمودند و ذبیحه ما را تناول کردند، خون و اموال ایشان بر ما حرمت دارد جز بحق آن و حساب ایشان بر پروردگار است.^۲ (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۸۷)

۱. قَالَ لَوْفَدَ عَبْدُ الْقَيْسِ: أَمَرَكُم بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ، أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ؟ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ، وَأَنْ تُؤَدُّوا الْخُمْسَ مِنَ الْمَغْنَمِ.
۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا، وَصَلُّوا صَلَاتَنَا.

برخی از وهابیان به دلیل توقف مبارزه و جنگیدن - که کنایه از مرز کفر و ایمان است - به اقامه نماز، رو کردن به قبله مسلمانان و خوردن ذبیحه ایشان - که اموری از سنخ عمل جوارحی هستند - حقیقتِ ایمان را متشکل از قول و عمل دانسته‌اند. (بن باز، بی تا الف، ج ۷، ص ۳۰۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۵؛ آل بوطامی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۰۱)

با تأمل در متن و دیگر اسنادِ حدیث سوم نیز می‌توان دریافت:

(الف) این روایت نقل‌های دیگری دارد که در آنها به صرف شهادتین برای اسلام فرد اکتفا شده است. (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۰۵؛ ترمذی، ۱۹۹۸، ج ۵، ص ۲۹۶؛ شافعی، ۲۰۰۱، ج ۶، ص ۱۵۷ و ج ۷، ص ۲۹۶)

(ب) موارد مذکور در حدیث، که علاوه بر شهادتین (در برخی از طُرُق) ذکر شده، از باب بدیهی بودن و ضروری بودن این موارد در اسلام بوده نه اینکه تحقق اسلام نیازمند وجود تمام این موارد است. (سبحانی، ۱۴۲۷، ص ۴۸)

نتیجه‌گیری

باتوجه به آیاتی مانند عطف عملِ صالح به ایمان، مؤمن خواندن مرتکبان کبیره، جایگاه دانستن قلب به عنوان محل ایمان و دستور تقوا به مؤمنان و روایاتی که ایمان را قلبی تعریف نموده و سیره نبوی در مؤمن فاسق دانستن مرتکب کبیره، به این نتیجه می‌رسیم که عمل از ماهیت ایمان خارج است. همچنین آیاتی که مؤمن، به اهل عمل صالح معرفی شده، مربوط به کمال و مراتب ایمان بوده، زیاده و نقصان ایمان با تصدیق قلبی قابل جمع است و نجات اخروی و ورود به بهشت مشروط به ایمان همراه با عمل صالح است و روایاتی مانند ۷۲ شعبه بودن ایمان و کاروان عبدالقیس، دلالتی بر جزئیتِ عمل در ایمان ندارد.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. آل بوطامي (١٤١٥)، *العقائد السلفية بادلها العقليه والنقلية*، دوحه، دارالكتب القطريه.
٣. ابن أثير (١٣٩٩)، *النهايه في غريب الحديث والاثر*، بيروت، المكتبه العلميه.
٤. ابن باز (بي تا)، *مجموع فتاوى ابن باز*، المكتبه الشامله ميدي.
٥. (بي تا)، *التعليقات الاثريه علي العقيد الطحاويه*، بيروت، مؤسسه الرساله.
٦. (بي تا)، *فتاوى نور علي الدرب*، المكتبه الشامله ميدي.
٧. ابن تيميه، ابن عبدالحليم (١٤٠٨)، *الفتاوى الكبرى*، دارالكتب العلميه.
٨. (١٤٢٣)، *الايمان الاوسط*، رياض، دار ابن جوزي.
٩. (١٤١٦)، *الايمان*، عمان، الأردن، المكتب الإسلامي.
١٠. ابن جبرين (١٤١٦)، *التعليقات على متن لمعة الاعتقاد*، رياض، دار الصمعي للنشر والتوزيع.
١١. (بي تا)، *اعتقاد اهل السنة*، المكتبه الشامله ميدي، دروس صوتيه <http://www.islamweb.net>.
١٢. (بي تا)، *شرح العقيد الطحاويه*، مكتبه الشامله ميدي، دروس صوتيه.
١٣. ابن عثيمين، محمد صالح (١٤٢٤)، *فتاوى اركان الاسلام*، الرياض، دار الثريا.
١٤. (١٤٢٤)، *المنتقى من فرائد الفوائد*، الرياض، دار الوطن.
١٥. (١٤١٣)، *مجموع فتاوى ورسائل ابن عثيمين*، الرياض، دارالوطن.
١٦. (١٤٢٦)، *شرح العقيد السفارينية*، دارالوطن.
١٧. (١٤٢٧)، *فتح ذي الجلال*، المكتبه الاسلاميه.
١٨. (بي تا)، *تفسير العلامة محمد العثيمين*، المكتبه الشامله ميدي.
١٩. ابن فارس، احمد (١٤٠٤)، *معجم مقاييس اللغة*، قم، مكتب الاعلام الإسلامي.
٢٠. ابن فوزان، صالح (١٤٢٧)، *شرح ثلاثه الاصول*، بيروت، الرساله.
٢١. (١٤٣٩)، *مذهب اهل السنة والجماعه في الايمان*، الرياض، بي تا.
٢٢. (١٤٢٠)، *الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد*، الرياض، دار ابن الجوزي.
٢٣. (بي تا)، *أسئلة وأجوبة في مسائل الإيمان والكفر*، المكتبه الشامله ميدي.
٢٤. (بي تا)، *مسائل في الايمان*، المكتبه الشامله ميدي.
٢٥. ابن ميثم بحراني، كمال الدين (١٤٠٦)، *قواعد المرام*، قم، مكتبه آيت الله العظمى مرعشى

- نجفی.
۲۶. ابوداود سجستانی (بی تا)، سنن أبی داود، بیروت، المكتبة العصرية.
۲۷. اثری، عبدالحمید (۱۴۲۴)، الایمان حقیقته نواقضه و خوارمه، الرياض، دارالوطن للنشر.
۲۸. (۱۴۲۲)، الوجیز فی عقیده السلف الصالح، عربستان، وزاره الشؤون الاسلامیه.
۲۹. افریقی، ابن منظور (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت، دارصادر.
۳۰. اندلسی، ابن حزم (۱۴۱۶)، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۱. البانی، ناصر الدین (۱۴۳۱)، موسوعه الالبانی فی العقیده،، الیمن، مرکز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامیه.
۳۲. (۱۴۳۲)، جامع تراث العلامة الالبانی فی المنهج، الیمن، مرکز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامیه.
۳۳. (۱۴۱۶)، الایمان، عمان، المكتب الإسلامی.
۳۴. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۲)، صحیح البخاری، بی جا، دار طوق النجاة.
۳۵. برکات، اکرم (۱۴۳۶)، الکفر والتکفیر ضوابط الاسلام و تطبیقات المسلمین، بیروت، دارالامیر.
۳۶. ترمذی، محمد (۱۹۹۸م)، سنن الترمذی، بیروت، دار الغرب الإسلامی.
۳۷. حلّی، جعفر بن حسن (۱۳۷۳ش)، المسلك فی اصول الدین، ایران، العتبه الرضویه المقدسه.
۳۸. (بی تا)، شرائع الاسلام، قم، نشر اسماعیلیان.
۳۹. حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۶۳ش)، أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت، قم، الشریف الرضی.
۴۰. (۱۴۳۵)، کشف المراد، قم، موسسه النشر الاسلامی.
۴۱. حمّصی، محمود بن علی (۱۴۱۲)، المنقذ من التقليد، قم، جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه.
۴۲. خمینی، سید روح الله (۱۴۲۷)، المکاسب المحرمه، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام.
۴۳. خوئی، سیدابوالقاسم (۱۴۳۰)، کتاب الطهاره، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۴۴. راغب اصفهانی (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه.
۴۵. زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴)، تاج العروس، بیروت، دارالفکر.
۴۶. زحیلی، وهبة بن مصطفى (۱۴۱۸ق)، التفسیر المنیر فی العقیده والشریعة والمنهج،

- دمشق، دار الفكر المعاصر.
٤٧. سبحانی، جعفر (۱۳۸۳ش)، *دانشنامه علم کلام*، قم، موسسه امام صادق.
٤٨. (۱۴۲۷)، *الایمان و الکفر فی الكتاب و السنة*، قم، موسسه امام صادق.
٤٩. سید رضی (۱۴۱۴)، *نهج البلاغه*، قم، دارالهجره.
٥٠. (۱۴۱۱)، *الذخیره فی علم الکلام*، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.
٥١. شافعی، محمد بن ادیس (۲۰۰۱م)، *الأم، المنصوره*، دارالوفاء.
٥٢. شیر، سید عبدالله (۱۴۲۴)، *حقّ الیقین*، قم، انوار الهدی.
٥٣. شیل، علی بن عبدالعزیز بن علی (بی تا)، *مسئله الایمان*، بی جا، مکتبه الشامله میبدی.
٥٤. شرتونی، سعید (۱۴۰۳)، *أقرب الموارد*، قم، مکتبه آیت الله العظمی مرعشی.
٥٥. شهیدثانی (۱۴۰۹)، *حقائق الایمان*، قم، مکتبه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
٥٦. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (بی تا)، *العروه الوثقی*، تهران، المکتبه الاسلامیه.
٥٧. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین.
٥٨. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفه.
٥٩. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۳ش)، *تمهید الاصول فی علم الکلام*، تهران، دانشگاه تهران.
٦٠. (۱۴۰۶)، *الاقتصاد فی ما یتعلق بالاعتقاد*، بیروت، دارالاضواء.
٦١. (۱۳۸۲ش)، *تلخیص الشافی*، قم، انتشارات مجبین.
٦٢. طوسی، نصیرالدین (۱۴۴۰)، *قواعد العقائد*، ایران، نشر راند.
٦٣. (۱۴۰۵)، *تلخیص المحصل*، بیروت، دارالاضواء.
٦٤. طیب، عبدالحسین (۱۳۷۸ش)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
٦٥. علیزاده موسوی، سید مهدی (۱۳۹۳)، *مبانی اعتقادی سلفی گری و وهابیت*، قم، آوای منجی.
٦٦. (۱۳۹۴)، *بررسی تطبیقی ایمان و کفر از منظر مذاهب اسلامی و وهابیت*، قم، آیه حیات.
٦٧. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۷۸)، *الانوار الجلالیه*، مشهد، العتبه الرضویه المقدسه.
٦٨. (۱۴۰۵)، *ارشاد الطالبین*، قم، مکتبه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
٦٩. *فتاوی اللجنة الدائمہ*، المکتبه الشامله میبدی.
٧٠. فراهیدی (۱۴۰۹)، *خلیل بن احمد، العین*، ایران، دارالهجره.

٧١. فيومي (١٤١٤)، *المصباح المنير*، بيروت، انتشارات دارالهجره.
٧٢. قمي، قاضي سعيد (١٤١٥)، *شرح توحيد الصدوق*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
٧٣. كفوي، ابو البقاء (١٤١٩)، *الكليات*، بي جا، بي نا.
٧٤. كليني، محمد بن يعقوب (١٤١٧)، *اصول كافي*، قم، انتشارات اسوه.
٧٥. ماوردي، علي بن محمد (بي تا) *النكت والعيون*، بيروت، دار الكتب العلميه.
٧٦. مجلسي، محمد باقر (١٤٠٣)، *بحار الانوار*، بيروت، موسسه الوفاء .
٧٧. (١٤٣٢)، *مرآه العقول*، تهران، انتشارات اسلاميه.
٧٨. محمد بن عبدالوهاب (١٤٢٠)، *الكبائر*، المملكة العربية السعودية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد.
٧٩. مصطفوي، حسن (١٤١٠)، *التحقيق في كلمات القرآن*، ايران، وزارت فرهنگ و ارشاد .
٨٠. نجفي، محمد حسن (١٤١٨)، *جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام*، قم، موسسه صاحب الزمان.
٨١. نسايي، احمد بن شعيب (١٤٠٦)، *سنن النسائي*، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامية.
٨٢. نوري طبرسي، سيد اسماعيل (بي تا)، *كفايه الموحدين*، تهران، علميه اسلاميه.

